

بقلم : آقای عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت های ملی ایران

(۵)

جلوس ابوالعباس بخلافت

بطوریکه در سطور گذشته بیان شد پس از فتحی که در نزدیکی کوفه نصیب لشکر خراسانیان دلیر و ازجان گذشته گردید، ابوسلمه تحت عنوان (وزیر آل محمد) حکمرانی کوفه را در دست گرفت.

دو برادر ابراهیم که تا آنوقت از ترس عمال بنی امیه مخفی بودند از مخفیگاه خود بیرون آمدند عبدالله ابوالعباس برادر کوچکتر بود لیکن از طرف مادر اصیل و شریف بود.

سرانجام ادعای او نسبت بادعای برادرش جعفر که مادرش کنیز بود اساسی تر و بخلافت شایسته تر شناخته شد، ولی اعلام خلافت ابوالعباس را ابوسلمه بتأخیر میانداخت تا آنکه حامیان خاندان عباسی باو فشار آورده و بالاخره روز جمعه سیزدهم ربیع الاول و یا نیمه جمادی الاخر سال ۱۳۲ هجری ابوالعباس را بمجلس بردند و مردم باوی بیعت کردند.

روایت نموده اند که او در آن روز بمنبر بالا رفت و ایستاده خطبه خواند صدای مردم بلند شد که احیاء کردی سنت رسول خدای را و این سخن کنایتی بود از رفتار بنی امیه. زیرا آنان نشسته خطبه میخواندند.

نوشته اند که او در آخر خطبه فریاد کرد (منم دست انتقام الهی و نام من سفاح یعنی خونریز است).

وی بهمین لقب هم در تاریخ مشهور شده است در صورتیکه معلوم نیست که او

این لقب را برای خود اختیار کرده باشد .

بطور کلی عبدالله ابوالعباس را بواسطه عملیات هولناکی که برضد افراد بنی امیه بروز داد - سفاح نامیده اند .

در اخبار الدول آمده است که در مباحث سفاح آنقدر از افراد بنی امیه و لشکریان ایشان کشته شدند که بشمار در نمیآید و سفاح امر کرد که قبرهای بنی امیه را شکافتند و مردگان را از گور در آوردند و سوزانیدند خلاصه هر کسی از بنی امیه را یافتند بکشتند کسی سالم در نرفت جز بچه های شیر خوار سپس کشتگان را در راهها ریختند تا سگها ایشانرا بخورند وهم پایمال مردم شدند .

عباسیان خاندان بنی امیه را از بیخ بر انداختند و بکلی نابود کردند در فلسطین عموی خلیفه پایه جور و جفا و غدر و دغا را بمنتهی درجه رساند ، باین معنی که پس از اعلام عفو عمومی برای تحکیم و تشیید مبانی اجتماعی ضیافتی داد که در آن هفتاد نفر از سران بنی امیه شرکت داشتند . وقتی که هر یک در جای خود قرار گرفتند و مجلس رسمیت پیدا نمود یکنفر شاعر از جای خود برخاست و جور و ستم اعمال بنی امیه را تشریح نمود .

در این اثنا بیک اشاره تمام هفتاد نفر از سران بنی امیه را در همان مجلس بقتل رسانیدند .

بعد فرش روی هفتاد تن مرده گسترده و خون های طعم روی آن چیده مشغول خوردن شدند .

فقط یکنفر از این خاندان که ستاره اقبالش روشن بود از این حادثه هولناک جان بدر برد و از هر طرف در تلاش مأمنی بر آمد تا آنکه او را برای حکومت اندلس دعوت کردند او در آنجا شالوده خلافت خاندان جدید بنی امیه را ریخت و موفقیت شایان توجه و پیشرفت نمایانی نصیب وی گردید .

توطئه قتل ابوسلمه و کشته شدن او

بطوریکه نوشته اند بعد از انتخاب عبدالله ابوالعباس بخلافت ابوسلمه حفص بن سلیمان الخلال الهمدانی بعنوان وزیر وی زمام امور کوفه را مانند گذشته در زیر قدرت و نفوذ خود داشت و در دولت مسلمانان او اولین کسی است که لقب وزیر یافته ، ابوسلمه مردی مدبر و کاردان و ثروتمند بود و پول زیادی در کار دعوت بنی عباس واقامه و تأسیس دولت آنان خرج کرد .

وقتی که مروان آخرین خلیفه اموی ابراهیم را در حیران بقتل رسانید و خراسانیان بنام سفاح برادر ابراهیم دعوت آغاز کردند مشهور شد که ابوسلمه نهانی بخلافت اولاد علی (ع) گرائیده است . و برخی نوشته اند که ابوسلمه مکتوبی به خدمت حضرت صادق (ع) و دو مکتوب دیگر یکی به عبدالله بن حسن بن علی و دیگری به عمر بن علی بن حسین بن علی نوشت و آنانرا بقبول خلافت خواند ولی پیش از رسیدن جواب نامه های فوق الذکر سران خراسانی بسفاح بیعت کردند و ابوسلمه نیز در برابر عمل انجام شده قرار گرفت ناگزیر بخلافت سفاح تن در داد و از عقیده سران لشگر پیروی نمود .

صاحب تجارب السلف گوید: *بایع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

ابوسلمه خلال اولین وزیر است از اولین خلیفه عباسی و در سبب اتصال وی به عباسیان گویند که او داماد بکیر بن ماهان بود .

بکیر کتابت ابراهیم کردی و دعوت نامه ها نوشتی چون وفات او نزدیک رسید با ابراهیم امام گفت مرا بکوفه دامادی هست که او را ابوسلمه خلال خوانند که عوض من در کار دعوت خلافت شما او باشد ، ابراهیم قبول کرد و بکیر وفات یافت . ابراهیم به ابوسلمه نوشت و او را از این حال اعلام داد و فرمود تا به دعوت مشغول باشد ، ابوسلمه در آن مصلحت مساعی مشکور نمود اما خاطر او بفاطمیان میلی

عظیم داشت و در اثناء دعوت نامه‌ها نوشت باولاد علی ، جعفر بن محمد الصادق و عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب و عمر الاشرف بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب و بر دست یکی از یاران خویش این نامه‌ها بفرستاد و گفت اول بخدمت جعفر صادق شو اگر او قبول کند دو نامه دیگر باطل کن و اگر او قبول نکند عبدالله بن حسن را ملاقات کن اگر او قبول کند نامه عمر را باطل کن و اگر نپذیرد آنگاه نزد عمر رو و نامه بوی ده این رسول بموجب فرموده نخست بخدمت جعفر صادق رفت و نامه بداد جعفر گفت ابوسلمه از شیعه کسان دیگر است ما را به او چه کار، رسول گفت مطالعه فرمای نامه را ، جعفر همچنان برابر رسول نامه را سر بمهر در آتش انداخت تا تمام بسوخت و گفت جواب این است !

رسول از او نومید شد و پیش عبدالله حسن رفت و نامه بداد او را بخواند و مضمون آنرا قبول کرد و در حال سوار شد و پیش امام جعفر صادق آمد و حال بنمود و گفت بعضی از شیعه ما از خراسان این نامه آورده اند جعفر گفت خراسا نیان در کدام زمان شیعه تو بوده اند؟ آیا ابوسلمه را تو بخراسان فرستاده ای یا تو او را میشناسی؟ و او تو را می شناسد ؟

عبدالله گفت سخن تو مبنی بر غرضی است ، جعفر گفت خدای تعالی میداند که من همه مسلمانان را نصیحت کنم خاصه تو را از اینها در گذر و این اباطیل در نفس خود جای مده و این کار بتمو نرسد ، و از عباسیان در نگذرد و مرا نیز مثل این نامه آمد ، اما نگشودم و هم مهر کرده بسوختم . عبدالله از پیش جعفر اندوهناک بیرون آمد و عمر اشرف پسر زین العابدین نیز نامه را رد کرد و گفت من صاحب این نامه را نشناسم جواب چگونه نویسم .

رسول باز گشت و حال با ابو سلمه بگفت و ابو سلمه از اولاد علی نا امید شد و چون خراسانیان با سفاح بیعت کردند ابوسلمه بخدمت او رفت و بخلافت پیر او سلام کرد .

بطور کلی طبق نوشته بیشتر مورخان یکی از مسببین بزرگ موضوع انتقال مسند خلافت از بنی امیه به آل عباس ابوسلمه بوده و مهمترین علل توفیق عباسیان در این راه همانا کوششها و بذل و بخششهای وی بوده است .

بنابر این چون سفاح برمسند خلافت متمکن گشت از ترس نفوذ و قدرت ابوسلمه وی را بعنوان وزیر خود برگزید ، ولی در دل اوشك و کینه ای از ابوسلمه و رفتار وی بود و جانب احتیاط را در مورد مراقبت اعمال و رفتار او از دست نمیداد . بالاخره بعد از مدتی مصمم شد که ابوسلمه را بقتل برساند ولی این کار بدون موافقت ابومسلم سردار بزرگ خراسانیان میسر نبود از اینرو برادر خود ابو جعفر منصور را بخراسان فرستاد و چون ابو جعفر بحدود مرو رسید ابومسلم با استقبال اوشتافت و ابو جعفر پس از چند روز در خلوتی پیام خلیفه را با ابومسلم داد . ابومسلم در جواب گفت من و ابوسلمه در مقررات دین تابع خلیفه هستیم و هر يك که پای از حد خویش بیرون نهیم قتل ما واجب شود .

ابو جعفر بکوفه باز گشت و رسیدن او بکوفه همان و کشته شدن ابوسلمه همان بود . و بعضی از مورخان گفته اند که سفاح پیش از مراجعت ابو جعفر از خراسان ابوسلمه را بقتل آورد (۱۳۳ هجری) .

قتل ابوسلمه گواه صادقی است بر حق ناشناسی و غدرا این خلیفه آری او این شخص را بعد از چهار ماه وزارت بمیهمانی دعوت کرد و در ختم مجلس وقتیکه او تنها بمنزل میرفت در بین راه و طبق نقشه قبلی ناگهان او را بقتل رسانیدند .

پس از این واقعه چیزی نگذشت که ابوالعباس بمرض آبله در گذشت (۱۳۶ هجری) در مدت پنج سال خلافت او دامنه کشتار و خونریزی ، دغا و غدر ، نقض عهد و پیمان ، بیوفائی و حق ناشناسی و هزاران فجایع و شایع دیگر بدرجه ای توسعه پیدا کرده بود که نظیر آن را در تاریخ اسلام کمتر میتوان نشان داد .
ناتمام